

علم اقتصاد و عمل انسانی*

فرانک نایت^۱

**
مترجمان: یداله دادگر

سید ضیاء الدین کیاء الحسینی



۱۸

مقدمه ویراستار (پرفسور هازمن^۲)

فرانک نایت (۱۹۷۲-۱۸۸۵) در آتلانتا مرکز ایالت جورجیای امریکا متولد شد و دکتری خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه کرنل اخذ نمود. او در دانشگاه کرنل و آیوا به تدریس پرداخت و به طور خاص با دانشگاه شیکاگو در ارتباط بود، جایی که یک نسل کامل از اقتصاددانان برجسته را پرورش داد. نایت در تکامل تئوری اقتصادی سهم قابل توجهی داشته و علاوه بر آن یک فیلسوف اجتماعی بود که عمیقاً دغدغه مسایل مربوط به آزادی فردی را داشته است. پافشاری او بر اهمیت مقوله عدم اطمینان و همچنین اصرار وی بر اهمیت داشتن خصوصیات انسانی در علم اقتصاد هنوز برای تمامی علاقه‌مندان به متدلوژی اقتصاد، قابل تأمل و دقیق است. در اینجا مقاله او تحت عنوان «ارزش و قیمت» به صورت بسیار خلاصه، آورده شده است.

* این مقاله ترجمه‌ای است از:
Frank, Knigh, "Economics and Human Action" from the Ethics of
Competition and other Essays", New York. Harper and Brothers ۱۹۳۵.

**
دکترای اقتصاد و عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

دانشجوی دکتری و عضو هیئت علمی دانشگاه مفید

ثلث اول مقاله که عمدتاً پیرامون زمینه تاریخی می‌باشد حذف شده است.

[آغاز بحث فرانک نایت]

به طور کلی اگر قرار باشد تبیین رفتار اقتصادی بر حسب انگیزه‌ها از تحلیل اقتصادی کنار گذاشته شود، راه برای طرح یک سری بدیل‌های ممکن گشوده خواهد شد. شاید ساده‌ترین آن، چیزی شبیه به روند مطالعاتی در علم فیزیک، کنار گذاشتن «تبیین» به‌کلی و صورت‌بندی صرف قوانین تجربی باشد؛ نتیجه فرایند فوق تحقق یک تئوری اقتصاد آماری خواهد بود، زیرا تنها محتوایی عینی از کالاها و قیمت‌ها را در بر خواهد داشت.^۳

دومین خط مشی توسعه علمی، مسیر مطالعاتی جدا شده از نمونه‌های تئوری ارزش که توسط علم اقتصاد کلاسیک و علم اقتصاد مبتنی بر مطلوبیت ارائه گردید است که بر کنترل اجتماعی زندگی اقتصادی متمرکز می‌باشد با در نظر گرفتن این واقعیت که به طور روشن بر جانبداری از تأثیر کنترل اجتماعی بر تحلیل اقتصادی دلالت می‌کنند. در نسل گذشته این روند اکثراً در آلمان (در بین سوسیالیسم طبقه حاکم)، در انگلستان (در میان فابین‌گرایان^۴ و جناح چپ لیبرالیسم) و در ایالت متحده (به عنوان یک چهره از اقتصاد نهادگرا) شناخته شده است.

بدیل سوم تئوری تبیین گرایانه، برخورد با پدیده اقتصادی به عنوان یک امر تاریخی است، که البته در هر حال اگر قرار باشد محتوای دقیق زندگی اقتصادی در یک زمان و مکان معین توضیح داده شود، چنین نگرشی باید اعمال شود. در عین حال باید توجه داشت که تجزیه و تحلیل اقتصاد تاریخی به‌خاطر وجود مفاهیم اساسی در تاریخ و روش تاریخ‌گرایی، به قرائت‌های فراوانی تقسیم می‌شود. دو مورد این قرائت‌ها قابل توجه هستند. یکی از آنها با تاریخ به هر مقدار که ممکن است به صورت عینی و تجربی برخورد می‌کند و ممکن است برای کشف و تحلیل روندهای مورد نظر، تجزیه و تحلیلی آماری به‌کار برد. این شیوه با روش مشابه علوم طبیعی برای جستجوی قوانین تکرارپذیر، (که خصلت تئوری اقتصاد آماری است)، تمایز جدی دارد، اما در عمل هر دو مفهوم در قالب آثار و کارهای اقتصاددانان آماری، مطرح می‌باشند.

دومین تفسیر از تحلیل اقتصاد تاریخی، مفاهیم انسان‌گرایانه آشنای بیشتری از تاریخ‌سیاسی و اجتماعی (جاه‌طلبی‌های فردی، تلاش و ناکامی‌های فردی در یک جایگاه جامعه‌شناختی - روان‌شناختی مشخص) را به کار می‌بندد. این تفسیر از اقتصاد تاریخی به طور اساسی نوعی احیای مجدد یا استمرار مکاتب تاریخی قرن نوزدهم (به طور اخص



در آلمان) را بیان می‌کند. تفسیر اخیر تا آنجا که به مقوله تعمیم مربوط می‌شود، ممکن است به عنوان تحلیل اقتصادی نهادگرایانه علم اقتصاد نهادگرایی توصیف شود، اصطلاحی که به طور خاص در ایالات متحده ظهور کرده است. تحرک معاصر با آن اندیشه امریکایی در ادبیات آلمانی، علم اقتصاد تاریخ‌گرایی نو یا علم اقتصاد جامعه‌شناختی نام دارد که زمبارت و ماکس وبر برجسته‌ترین رهبران آن می‌باشند. ریشه اختلاف نظرها و مشاجرات بین اقتصاد کهنه و نو همچنین بین سه خط سیر جدید تکامل تئوریک فوق‌الذکر، دو مسئله است: یکی رابطه بین توصیف و تبیین است و دیگری رابطه بین گزاره مربوطه به واقع و ارزیابی نقادانه می‌باشد.

اولین موضوع اجتناب‌ناپذیر در مورد هر نوع اندیشیدن پیرامون سلوک و کردار انسانی به‌طور اساسی مسئله حقیقت انتخاب یا «آزادی اراده» است. آن موضوع عصاره مسئله ارزش را در مفاد ارزش‌های فردی در بر می‌گیرد، و در انتها همان رابطه بین بشر و طبیعت است. دومین شکل اساسی به رابطه بین انسان انفرادی و جامعه ارتباط دارد.

واقعیت کلیدی در ارتباط با مسئله اول این است که اگر نقشی واقعی به عهده‌انگیزه یا هدف در هر شکل از اشکال، در کردار انسانی واگذار شود، نمی‌تواند نقش علت در مفاد علیت در علوم طبیعی باشد. این بزرگترین محدودیت علم اقتصاد آماری و تاریخی به‌طور یکسان می‌باشد. زیرا اگر انگیزه یا هدف برای تبیین رفتار مورد استفاده قرار گیرد، آن به‌نوبه خود بایستی همان رابطه را با حوادث و شرایط مقدم بر خود را برقرار سازد، وانگهی انگیزه زائد می‌شود؛ زیرا رفتار توسط آن عناصر پیشین قابل توجیه خواهد بود. انگیزه را نمی‌توان یک رویداد طبیعی قلمداد نمود. یک تمایز اساسی بین علت و معلول در طبیعت و هدف و ابزار در رفتار انسانی به جوهره‌ای مربوط می‌شود که مسئله تفسیر رفتار را سامان می‌دهد. به نظر می‌رسد در آنجا بدون ملاحظه عناصری از تلاش، بروز موارد تصادفی و اساسی‌تر از آن، عناصری از خطا (که بایستی در فرایندهای طبیعی، عدم آنها فرض شود) امکان حقیقی کردن مسائل انسانی نیست.

بنابراین انگیزه یا قصد در هر بحث، مرتبط و متناسب با فعالیت انسانی، جای خود را باز می‌کند. اما موضوع رفتار نمی‌تواند ساده شود که مثلاً حتی به یک پدیده دو گانه تحویل گردد. حداقل سه اصل اساسی بایستی در تفسیر رفتار، معرفی گردد. به این صورت که یک عمل انسانی نمونه، بعضاً توسط علیت طبیعی توضیح داده می‌شود، و همچنین آن عمل، بخشی توسط یک قصد و غرض یا آرمان تبیین می‌گردد که در واقع نوعی داده، مطلق



است و لذا نوعی از «واقع» محسوب می‌شود (اگر چه یک واقعه طبیعی و یا یک شرط طبیعی نمی‌باشد)، و سرانجام بعضاً هم به وسیله یک انگیزش درونی یا اصرار درونی برای تحقق «ارزش‌ها» توضیح داده می‌شود که نمی‌تواند تماماً به خواسته‌های واقعی تقلیل یابد، زیرا این اصرار یا انگیزش درونی عناصر قابل توصیفی در بر ندارد. انجام تفسیر بر مبنای خواسته‌ها و آرمان‌های واقعی همانطور که در قالب بخش اعظم ادبیات ثئوریک ارائه شده، تا آنجا که دور نمایی عینی دارد، رویه علم اقتصاد محسوب می‌شود. در عین حال این دومین اصل از مقوله توضیح، از میان سه اصل مذکور، آسیب پذیرترین می‌باشد. زیرا برخی مشکلات و دشواری‌ها را همراه دارد مثلاً در اینکه آیا واقعاً خواسته یا آرمان «مطلق» وجود دارد یا خیر، در اینکه آیا خواسته‌هایی هست که به برخی تغییرات صورت گرفته در نظام معنا و نظام ارزش‌ها بی‌توجه باشد یا نباشد، تردید وجود دارد؛ باید توجه داشت که این اصل با تغییرات مربوط به ماهیت‌های فیزیکی تفاوت دارد (اگرچه انجام ترتیبات مجدد در ماهیت‌های فیزیکی تنها ابزاری است که توسط آن می‌توان ارزش‌ها را محقق ساخت). در مفاد اقتصادی هر عمل، تصویر موضوع مورد بررسی را در فضای مورد نظر تغییر می‌دهد. اما این موضوع باعث کنار گذاشتن این امکان نمی‌شود که عمل‌های اقتصادی هم وجود دارند که بدون تغییر در شمایل طبیعی موضوع، معنا و ارزش را تغییر می‌دهند (چون عکس العمل ممکن است منظر جدیدی بیافریند و تغییر سلايق شخصی را همراه داشته باشد). اساسی‌تر اینکه آیا این ترکیب ترجیح دارد یا آن، محل تردید است.

مردم دو نوع انگیزه پیرامون فعالیت‌های خودشان گزارش و احساس می‌کنند. یکی وجود تمایل یا ترجیحی است که از سوی شخص بازی‌گر اصلی و ناظران بیرونی به عنوان یک واقعیت خشک، نهایی تلقی می‌شود. دیگری از سوی دیگر آن است که مردم در تبیین اعمال خود، انواع قضاوت‌های ارزشی به کار می‌بندند؛ و تبیین مذکور وارد توجیه و تفسیر آنها می‌گردد. به عبارت دیگر هیچ کس واقعاً نمی‌تواند پیرامون انگیزه به‌طور عینی رابطه برقرار کند و یا انگیزه فرد را بدون استلزامات خوب و بد توصیف کند. لذا نه تنها انسان‌ها تمایلاتی دارند که کم و بیش ارزش‌گرایانه است، بلکه علاوه بر آن آنها چون امور را ارزش‌گذاری می‌کنند، به آنها اظهار تمایل می‌نمایند، همچنین در مواردی بدون آن که اظهار تمایل کنند، مبادرت به ارزش‌گذاری می‌نمایند.

در واقع قسمت اعظم از یک ارزش‌گذاری انسانی، در رابطه با حقیقت، زیبایی و اخلاقیات، عمدتاً یا تماماً مستقل از آرزوی دست‌یابی به یک امر دقیق و یا یک نتیجه دقیق



می‌باشد. تدوین اینکه خود انگیزه اقتصادی انفرادی به‌طور نمونه صرفاً در برگزیده تمایلات و خواسته‌ها نبوده و شامل یک سری ارزش‌گذاری نیز هست، دو ملاحظه دیگر را به همراه دارد: اول این که، چیزی که در یک مبادله اقتصادی برگزیده می‌شود عموماً ابزاری برای تحقق امر دیگری است، که خود این موضوع این قضاوت را به همراه دارد که: «واقعاً» ابزاری برای حصول به نتیجه مورد نظر محسوب می‌شود؛ و دوم آن چه که صرفاً به خاطر خودش خواسته می‌شود و نه به خاطر چیزی دیگر، نهایتاً به ندرت در قالب ترکیب فیزیکی ترسیم می‌شود (اگر این ترسیم اصولاً ممکن باشد)، اما بایستی در ارتباط با دنیایی از معانی و ارزش‌ها تعریف شود. بنابراین در تصور کارآیی مربوط به تحقق یک هدف معین، عنصری از ارزیابی وجود دارد؛ و علاوه بر آن، هدف حقیقی به‌عنوان یک عنصر اصلی مورد بحث شامل یک مفهوم ارزشی می‌باشد.

تصور دوگانه دریافت شده از انگیزه نیز در یک مفهوم اقتصادی خیلی ظریف از ارزش منعکس می‌گردد. مفهوم اخیر یعنی ارزش اقتصادی، دقیقاً چیزی بیش از تصور یک جنس اندازه‌گیری شده با مقیاس قیمت را در بر دارد؛ آن همواره تحت شرایط واقعی به‌صورتی ناقص اندازه‌گیری می‌شود. قیمت به‌سوی انطباق با ارزش میل می‌کند، اما اصطلاح ارزش همچنین یک هنجار را شامل می‌شود که قیمت تحت شرایط ایده‌آل خود با آن مطابق می‌گردد.

هنجار مذکور دو ایده را در بردارد: یکی مربوط به هدف مورد نظر می‌باشد که به خاطر انواع اشتباهات، کم و بیش به‌صورت تقریبی محقق می‌شود؛ و دیگری به هدف صحیح عمل مورد نظر در مقابل اهداف نادرست و همچنین در مقابل هدف واقعی ارتباط دارد. در جامعه‌ای که بر رقابت به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده استوار است، قیمت رقابتی یا قیمت مساوی هزینه‌های ضروری تولید، ارزش صحیح در هر دو جنبه فوق می‌باشد؛ اشتباهات را بایستی به دو مورد مرتبط دانست، یکی خطاهای محاسباتی تصادفی و دیگری مربوط به اهداف غلط می‌باشد. البته این نظر، وجود مفاهیم فنی مختلف قیمت رقابتی در کوتاه مدت یا شرایط محلی را نادیده می‌گیرد؛ و ممکن است یک نقد اخلاقی عمیق‌تر شرایط داده شده (به‌جز سلیقه مصرف‌کنندگان که قیمت رقابتی را تثبیت می‌کند) به‌ویژه توزیع درآمد و توزیع قدرت اقتصادی را زیر سؤال ببرد.

برای این که مطلب اصلی روشن شود لازم است به اختلاف در مفهوم شرایط ایده‌آل در علم اقتصاد و در علم مکانیک توجه شود. در علم مکانیک قابل توجه‌ترین شرایط ایده‌آل



فقدان اصطکاک است؛ یک مفهوم ظاهراً متشابه، چهره آشنای شرایط ایده‌آل در تئوری اقتصادی (تقریباً تصنعی) نیز وجود دارد. توصیف تصور تعمیم یافته از رقابت کامل (که از طریق تجرید از موقعیت‌های اقتصادی‌ای حاصل می‌شود که باعث نقض رقابت می‌شوند،) مانند تصورات بدون اصطکاک در علم مکانیک است و همانند آن تفسیر می‌شود. اما تصور اینکه انتزاع یک امر مشخص از تئوری رقابت کامل همان رابطه را بر رفتار انسان حاکم می‌سازد که اصطکاک نسبت به فرایند مکانیکی انجام می‌دهد کاملاً گمراه کننده است.

اصطکاک در علم مکانیک شامل انتقال انرژی از یک شکل به شکل دیگر، بر طبق یک قانون مستحکم و اصل قطعی ثبات انرژی می‌باشد، که امور مربوط به تغییرات مکانیکی را به‌گونه‌ای حفظ می‌کند که هیچ انرژی از بین نرود. هیچ موردی مطابق این، در فرایند اقتصادی وجود ندارد. اگر در ظاهر مواردی مثل قیمت تعادلی در اقتصاد مشابه مکانیک است، اما باید توجه کرد که آنچه در تئوری قیمت تعادلی انتزاع شده، خطا در رفتار اقتصادی است.

رقابت کامل (پدیده‌ای بی‌ربط در میان پدیده‌های بی‌ربط دیگر) که به معنای رقابت بی‌خطا می‌باشد؛ اساساً با دستگاه ماشینی بدون اصطکاک قابل مقایسه نمی‌باشد. «گرایش» آشنای رقابت برای تطبیق با ایده‌آل تئوریک، چیزی بیش از یک برآورد آزمایشی نیست، تازه گرایش واقعی در این رابطه آن است که تا آنجا که ممکن است انسان تلاش کند یاد بگیرد که خیلی دقیق رفتار کند. در عین حال، این تلاش را نمی‌توان گرایشی به سوی یک نتیجه عینی تلقی نمود. بلکه تنها گرایشی قلمداد می‌شود که برای تطابق با قصد رفتار است قصدی که نمی‌شود بر حسب هیچ داده آزمایشی اندازه‌گیری، شناسایی و یا تعریف شود.

شرایط ایده‌آل علم اقتصاد در برگزیده ارزیابی کامل در یک زمینه محدود است، یعنی آن رفتار کامل اقتصادی است که غرض نهایی و یا هدف نهایی را داده شده فرض می‌کند. صحت هدف نهایی یک موضوع اخلاقی است که اقتصاددانان آن را انتزاع می‌کنند درست مثل انتزاعی که نسبت به خطاهایی که باعث انجام رفتاری به سوی هدفی غیر از آن که مورد نظر بوده، صورت می‌گیرد. تا اینجا دو سطح از تفسیر مربوط به رفتار اقتصادی بحث شد. اول سطحی که در آن، رفتار از طریق شیوه آماری، تا جایی ممکن به اصول قاعده‌مندی تحویل شده است؛ در اینجا ممکن است نسبت دادن رفتار به نوعی «نیرو» راحت باشد یا نباشد، اما اگر چنین داوری می‌شود، نیروی مربوطه بایستی با رفتار مشاهده شده مرتبط باشد. سطح دوم تفسیر رفتار بر حسب انگیزه می‌باشد که باید بین تفاوت انگیزه و عمل و بر



واقعیت خطا متمرکز می‌گردد.

در سومین سطح، این تفسیر است که (در برخی دیدگاه‌ها)، خود هدف مورد نظر از عمل، دستخوش ارزیابی و نقادی قرار می‌گیرد. در اینجا رابطه بین فرد و اجتماع (دومین مسئله بیان شده فوق) و مفهوم ارزش مرتبط شده با سیاست اجتماعی، عناوین محوری بحث خواهند بود.

در واقع حتی در سطح دوم نیز، دو شکل بازگشت اجتماعی بایستی بازشناسی شود: یکی این است که چون اهداف فردی معین هستند، عمدتاً در اصل و در محتوا جنبه اجتماعی دارند؛ و دیگری آن است که در جوامعی که در آن تفکر اقتصادی معنی‌دار باشد، یک مجموعه وسیعی از اخلاق اجتماعی پذیرفته شده همراه با انگیزه فردی (به صورت تجرید شده) وجود دارد. به عنوان مثال، جامعه مدرن این حق و یا حتی این وظیفه فرد را که اهداف خود را با توجه به مجموعه وسیع محدودیت‌ها دنبال کند، پذیرفته است؛ به عبارت دیگر آزادی فردی یک واقعیت صرف نبوده، خود یک ارزش اجتماعی است.

بنابراین سطح دوم تفسیر می‌رود که فرو ریزد یا کم رنگ شود. زیرا در صورتی که عنصر رفتار اقتصادی به طور مؤثری از فرایند مکانیکی تفکیک شود، (اگر اهداف حقیقتاً به عنوان اهداف ملاحظه شوند و نه به عنوان یک سری معلول‌های فیزیکی)، بخش وسیعی از بحث مربوط به سطح دوم در سطح سوم مطرح می‌گردد. اهداف واقعی به شکل آرمان‌ها و خواسته‌ها محقق نخواهند شد مگر آنکه عناصری از ارزشیابی نیز به آنها مربوط باشد. تمایل برای کالاها و خدمات اقتصادی یک امر نهایی و یا واقعیت خودجوش مستقل محسوب نمی‌شوند. به عنوان نمونه، کمترین بررسی نشان می‌دهد که تمایلات مربوط به طبیعت موضوعاتی مثل آزادی یا قدرت، اصلاً مظاهری تصادفی نیستند.

اما این قبیل عناصر، اشکالی از روابط اجتماعی محسوب می‌شوند و اشیاء نیستند، و عنصر کارآیی اقتصادی برای دنبال کردن و تحقق آنها، کارکرد محدودی دارد. اما اگر قرار باشد که منش این فعالیت‌ها دارای یک جذابیت کلی و جدی باشند، بایستی همانا بحث سیاست اجتماعی نسبت به اهداف یا هنجارهای اجتماعی و شیوه‌های اجتماعی در تحقق آنها مطرح باشد.

دشواری جدی تئوری اقتصادی در این ارتباط، گرایش به خلط حمایت از یک خط مشی غیر مرتبط (یا معارض سیاسی) با توصیف سازمان اجتماعی مبتنی بر قرارداد آزاد می‌باشد. حتی زمانی که نویسندگان به طور دقیق قصد تبلیغ و تحلیل نداشته‌اند، دشواری‌های جدا



نگهداشتن دو نوع بحث (به خصوص در نظر به لوازم بیان امور قابل درک برای عموم) خیلی زیاد بوده است. در این جهت علاقه به ارزش‌ها (و به طور خاص در مورد سیاست اجتماعی) بسیار اساسی است.

لذا نظریه اقتصادی با رشد کردن در فضای عکس‌العمل علیه کنترل به طور واضح این جنبه را بیش از حد مورد توجه قرار می‌دهد و جنبه دیگر را نادیده می‌گیرد. حال این مسئله بسیار واضح است که محدودیت‌های کارساز و در عین حال پیچیده‌ای پیرامون اصل آزادی در مفاد اقتصادی (یعنی آن سازمان دهی زندگی اقتصادی که منحصرأ از طریق قرارداد آزادانه بین افراد با استفاده از منابع معین دنبال حصول به اهداف فردی معین است)، وجود دارد. جامعه نمی‌تواند اهداف و ابزارهای فردی را به عنوان داده و یا اهداف اصلی سیاستی خود بپذیرد. زیرا در وهله اول، آنها به طور واضح داده نیستند، بلکه در خود فرایند اجتماعی و به صورت تاریخی ایجاد شده‌اند، و به طور اجتناب‌ناپذیری تحت تأثیر سیاست‌های اجتماعی قرار می‌گیرند. در وهله دوم جامعه حتی به صورت نسبی نیز نسبت به کارکرد فرایند مذکور بی تفاوت نمی‌باشد. لذا تداوم این فرایند نهایتاً، هم نسبت به فرد و هم نسبت به جامعه به طور یکسان تخریب‌گر خواهد بود.

این نتیجه‌گیری با توجه به این واقعیت نیز به شدت تقویت می‌گردد که منافع آتی فرد به طور وسیع رقابتی است (به این صورت که منافع مذکور در پیشرفت اجتماعی وی نسبت به دیگر افراد متمرکز است). در چنین مسابقه‌ای، این کارکرد مدیریت عمومی کشورها است که می‌تواند اجرای قواعد بازی را به صورت غیر جانبدارانه مورد تقویت قرار دهد و همچنین از طریق ساختن این قبیل قواعد، تباذرات را در عالی‌ترین سطح ممکن نگهدارد. دولت برای حصول به این هدف بایستی یک مبنایی کاملاً متفاوت از منافع و مصالح را داشته باشد که فرد (که همیشه به تعارض منافع خود بیش از اشتراک منافع نسبت به اجتماع حساس است) تمایل به جذب آن دارد.

این واکنش‌ها به یک خطای منطقی اشاره دارد که زیربنای، تئوری ارزش اقتصاددانان کلاسیک می‌باشد. آنها به طور آشکارا در مورد اینکه آزادی مورد نظر امر خوبی است بحثی ندارند. لذت‌گرا بودن آنها، مثل گاو پیشانی سفید آشکار است؛ بحث آنها در مورد آزادی آن را نسبت به لذت، ابراز ساخت، زیرا آنها بر این زمینه تکیه دارند که انسان در مورد تشخیص ابزارهای حصول به شادمانی، نسبت به مراکز دولتی و رسمی قاضی بهتری است.



اشاره به اینکه آزادی خود برای فرد امر خیری است و کم رنگ جلوه دادن دیدگاه فوق نمی‌باشد، وانگهی آزادی یک خیر اخلاقی است که کم و بیش مستقل از ارزش‌گذاری واقعی فرد نسبت به آن می‌باشد. مطمئناً یک فرد ممکن است تقاضای آزادی کند و ادعای حق نسبت به آن بنماید بدون آنکه ادعا کند که (از نقطه نظر رفاه و امنیت مادی) شخصاً تصمیم عاقلانه‌تری (نسبت به آنچه قبلاً برایش موجود بود) اتخاذ خواهد کرد. همین طور مطمئناً قابل درک است که فرد باید با توجه به محدودیت‌ها نسبت به امور مربوطه اتخاذ تصمیم نماید، و ملتزم به نتایج آن نیز شود، حتی اگر وی آن راه را برگزیده باشد.

به عبارت دیگر اقتصاددانان کلاسیک، این امر را مورد توجه قرار ندادند، و روح علمی حاکم در آن عصر نیز باعث شده بود تا اقتصاددانان عموماً نسبت به پذیرش اینکه آزادی (مثل هر سیستم یا ارتباط اجتماعی دیگر) اساساً یک ارزش اجتماعی است، تمایل نداشته باشند.

منافع یا خواسته‌های واقعی بیان شده در رفتار اقتصادی به میزان وسیعی هم در منشأ و هم در محتوا، اجتماعی هستند؛ در نتیجه نمی‌توانند مستقل از نظام روابط اجتماعی توصیف شوند، آن نظام روابط اجتماعی که نمی‌تواند در قالب اموری کاملاً عینی و واقعی مطرح شود. البته آنها ممکن است تا حدودی در چنین قالب‌هایی توسط یک فرد، تصور شوند؛ حتی ممکن است آنها به عنوان یک امر واقعی از طریق فردی به فرد دیگر توصیف گردند اما طرف‌های دیگر در این مباحثه خود را در نقش ناظر ملاحظه می‌کنند و نه به عنوان اعضای جامعه یا مشارکت‌کنندگان در این پدیده.

لذا هر نوع بحث منتشر شده (با عنایت به یک جذابیت عمومی نسبت به خواننده‌ها به عنوان اعضا و مشارکت‌کنندگان)، لزوماً شکل مطالعه موردی خط مشی‌ها به خود می‌گیرد که احیاناً کم و بیش توجه یکسانی به هر دو جنبه ناظر بودن و عضو بودن دارد.

در این بروز تعارض بین منافع ناظر تماشاچی در مشاهده و درک و منافع مشارکت‌کننده در عمل و تغییرات، فیلسوف و یا صاحب نظر متدلوزی احتمالاً نمی‌تواند جانبدار باشد. این سؤال که آیا علم اقتصاد فعلی این یا آن ناظر یا مشارکت‌کننده باشد، تنها می‌شود پاسخ داده شود که هر دو (با تأکید کم و بیش بر این یا آن طریق بر طبق اهداف یک منش خاص)؛ اما از نظر پیامدها و دلالت‌ها، همواره بایستی هر دو را دربرگیرد (هرچند یک جنبه مورد تأکید بیشتری قرار گیرد)، چون هر منفعتی، دیگری را به عنوان پیش‌فرض در نظر می‌گیرد و به آن مرتبط است و هر نویسنده یا خواننده به عنوان یک انسان، نسبت به هر دو منافع تحریک



می‌شود. اما آنچه مطلوب است آن است که در هر نظری ارتباط بین دو مجموعه از منافع در حقیقت بایستی روشن باشد. اما روند امور واقع شده برعکس است: به این صورت که کسی که منافعش در خطر قرار دارد، تمایل دارد تلاش می‌کند تا نظر خود را با شناسایی حقیقت و ارزش، تقویت نماید، و کسی که منافعش در امور ارزشی است، تلاش می‌کند تا از طریق دادن ویژگی‌های ارزشی به بیانیه‌های فردی به تقویت آنها مبادرت ورزد.

در حالی که در دوره تکامل اقتصاد کلاسیک، منافع اجتماعی عملی تقریباً به طور انحصاری بر آزاد سازی از نظام قدیمی کنترلی تمرکز دارد، اما در حال حاضر شاقول مربوطه دقیقاً مسیر دیگری را طی می‌کند. با وجود این مسئله جدید حاصل شده از خلق منافع علمی و ارزش‌گذاری خیلی دشوارتر از، موضوع قدیمی است. جامعه برای ترک امور غیر رضایتی به جای تلاش منفی به طور مثبت دنبال مبانی وحدت و نظم می‌گردد. وانگهی معیارهای تفکر جاری، تحت سیطره ایده‌آل‌های علمی افراطی قرار گرفته که اگر اصولاً کاربردی در حل و فصل امور داشته باشد بسیار جزیی است.

مبنای غایی وحدت دسته جمعی، بایستی ماهیت اخلاقی و عاطفی داشته باشد و نه طبیعت دانش. راه حلی علمی و عقلانی روشنفکری برای حل تعارض منافع ارزش وجود ندارد. ارزش‌ها را می‌توان به تنهایی مورد بحث قرار داد، اما بحث لزوماً به یک توافق نایل نمی‌گردد؛ و به نظر می‌رسد که عدم توافق در اصول اخلاقاً توسل به زور را ایجاب می‌کند. تذکر این مطلب هم جالب توجه است که تمایل به «عقلانی کردن»، با در نظر گرفتن اصولی که هر یک در مورد کیفیت مخالف خود به کار می‌بندند، خود باعث تعارض منافع و موجب عدم توافق می‌گردد، و اصولاً این امور در عمل به طور غیر قابل تفکیکی، درهم آمیخته شده‌اند.

دیدگاه‌های افراطی در ایجاد تغییرات، غیر قابل کاربردی بودن دانش عقلانی محض را مورد تأیید قرار می‌دهد. هم مکتب‌های فاشیستی و هم مکتب‌های کمونیستی تمایل دارند تا درست یا غلط بودن گزاره‌های علم اقتصاد را اموری بی‌اهمیت و یا حتی غیر واقعی تلقی کنند و توانایی اصول اقتصاد را در نایل شدن آنها به نمونه مطلوب نظم اجتماعی مورد نظر خود مورد داوری قرار می‌دهند.

البته این دیدگاه بر مبنای نقطه نظر ظریف‌تر علمی درست نیست؛ زیرا در هر نظم اجتماعی نتایج یک انتخاب معین که بر تولید و مصرف تأثیر می‌گذارد (مربوط به هر کسی که باشد) تحت اصول انتزاعی معینی (که عمدتاً در قالب اصول ریاضی تدوین می‌شود) قرار می‌گیرد

که تفاوت بین رفتار مبتنی بر صرفه‌جویی و اتلاف منابع را تشریح می‌کند. در طرف افراطی دیگر طیف مورد نظر در قالب سطوح اول و دوم تفسیر فوق‌الذکر به همان میزان یک حرکت پر انرژی به نفع منش شدیداً علمی در علم اقتصاد وجود دارد.

تجزیه و تحلیل در سطح اول (که در آن انگیزه در نظر گرفته نمی‌شود و تنها نتایج عمل در شکل آمار ملاحظه می‌گردد)، جایی برای هیچ مفهومی از اقتصاد باقی نمی‌گذارد. وانگهی این شیوه قابل انجام (حتی به صورت ادبیاتی هم) نمی‌باشد، زیرا بایستی کالاها نام‌گذاری و طبقه‌بندی شوند، و تشابهات و تمایزات آنها هم از جهت اقتصادی و هم از نظر خصوصیات فیزیکی مورد توجه قرار گیرد.

و علم اقتصاد در سطح دوم (که تمایلات را امور واقع می‌انگارد) دستخوش محدودیت‌هایی خیلی ظریفی می‌باشد؛ (مثلاً)، تمایلات حقیقتاً، محتوای خیلی قطعی ندارند و دانشجویان در مورد آنها نمی‌توانند آگاهی قطعی به دست آورند. تصور مربوط به آن تنها می‌تواند بر مبنای تئوری انتزاعی محض قرار گیرد، و کاربرد بسیار کمی در چارچوب واقعیت خواهد داشت. با دادن هر نوع محتوا به داده‌ها، تمایلات بایستی به همراه بروز و ابراز کالاها و خدمات شناسایی شود، در این صورت، روش دوم با روش اول یکسان خواهد شد. وانگهی تنها تمایلاتی هم‌سنخ با داده‌های علمی هستند که کاملاً فردی باشند، و هر نوع بحث از سیاست [و نظام] اجتماعی، بایستی بر ارزش‌ها و یا ایده‌آلهایی استوار گردد که تماماً خارج از این نظام هستند.

پی نوشت:

۱- Frank, Knight

پرفسور فرانک نایت، اقتصاددان مشهوری است که خود استاد تعدادی از اقتصاددانان مشهور دیگر است. و نقش قابل توجهی در تکامل تئوری اقتصادی دارد. در سال ۱۹۱۶ دکترای اقتصاد را از دانشگاه کرنل اخذ نمود. از ۱۹۱۸ تدریس اقتصاد را در دانشگاه‌های کرنل و آیوا آغاز کرد. از اوایل دهه ۱۹۲۰ به دانشگاه شیکاگو رفت و تا سال ۱۹۵۵ در این دانشگاه باقی ماند. شیکاگو اینجا دانشگاهی بود که فرانک نایت نسلی از اقتصاددانان را تربیت کرده است. در سال ۱۹۵۰ به عنوان رئیس انجمن اقتصاددانان آمریکا برگزیده شد. در زمینه‌های تاریخ و روش اقتصاد، اخلاق، رقابت، آزادی، اصلاحات و همچنین فلسفه اقتصادی و فلسفه اجتماعی نوشته‌های متعددی دارد. در دهه ۱۹۳۰ به حملاتی علمی علیه مکتب اتریش مبادرت ورزید. نایت عقیده داشت که با تعریف شفاف مالکیت می‌توان هر نوع بازاری را بوجود آورد. وی با گسترش مطالعه در این زمینه به عنوان یکی از صاحب نظران حقوق مالکیت مطرح گردید. سرانجام در نقد پیش بینی گرای علم اقتصاد مطالبی نوشت که نوعی تکامل در ادبیات مربوط به متدلوژی اقتصاد محسوب می‌شود. (مترجمان)

۲- پرفسور هازمن صاحب نظر معروف در فلسفه اقتصادی است که به انجام ویرایشی از مقاله فرانک نایت پرداخته است. (مترجمان)

۳- این استدلال نایت در حمله به قایلین به متدلوژی رفتارگرایانه در اقتصاد می‌باشد که معتقدند، تئوری اقتصادی تنها تعمیم داده‌های رفتاری صرف است که هیچ پیوندی با اندیشه‌ها و انگیزه‌های رفتار کننده ندارد (مترجمان).

۴- فابین‌گرایی نوعی سازمان‌دهی و مکتب فکری است که در سال ۱۸۸۴ میلادی در انگلستان شکل گرفت و هدف آن بهبود دادن و سرعت بخشیدن به گسترش تکاملی عقاید جامعه گرایانه سوسیالیستی در آن کشور محسوب می‌گردد (مترجمان).

